

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پایه‌سازی

### آشنایی با چند اصطلاح در عرصه‌ی علم اخلاق

**کلیدواژه‌ها:** تربیت، تعلیم، استعداد، اخلاق، حال، ملکه، رابطه‌ی تعلیم و تربیت.

و اما در آغاز بحث جدیدمان، لازم است چند اصطلاح را معنا کنیم. شما وارد هر کتاب علمی‌یی که می‌شوید، اولین بخش آن، تعریف اصطلاحات است. هر علمی که می‌خواهید وارد آن بشوید، باید این کار انجام شود؛ چرا؟ علت این است که مخاطب این صحبت، خواننده‌ی این نوشته، باید از اصطلاحاتی که گوینده یا نویسنده به کار برده، همان مفهومی را درک کند که در نظر گوینده یا نویسنده بوده است؛ والا اگر مفهوم دیگری را با ذهن خودش برداشت کند، دیالوگ و ارتباطی برقرار نشده است؛ گوینده چیزی می‌گوید و شنونده چیز دیگری می‌فهمد که هیچ ربطی به حرف گوینده ندارد. برای اینکه این اتفاق نیفتد، معمولاً در کتاب‌های علمی، اول اصطلاحاتی را که می‌خواهند به کار ببرند معنا می‌کنند، تا گوینده و شنونده درک یکسانی از آنها داشته باشند. لذا ما هم اینجا اول چند اصطلاح را معنا می‌کنیم؛ تا اگر در بحث‌های آینده‌مان به کار بردیم، معنای آنها برای همه کاملاً روشن و شفاف باشد.

اولین اصطلاحی که در حوزه‌ی علم اخلاق به کار می‌بریم، اصطلاح تربیت است. تربیت یعنی فراهم کردن زمینه‌ی رشد و شکوفایی استعدادهای درونی یک موجود، یا فعلیت یافتن امکانات بالقوه‌ی یک موجود؛ یعنی اگر زمینه‌ای را فراهم کردید که استعدادهایی که فعلاً به صورت ناشکفته در درون یک

موجود وجود دارد، شکوفا و بارور شد؛ امکاناتی که به صورت بالقوه در او هست بالفعل شد، به این کار شما تربیت می‌گویند. تربیت با صنعت فرق دارد؛ در صنعت، شما اصلاً کاری به درون آن موجود ندارید؛ الگو و شکل از پیش تعیین شده‌ای را انتخاب کرده‌اید و آن شکل را به آن موجود تحمیل می‌کنید؛ مثلاً یک تکه فلز یا چوب را برمی‌دارید و آن را به شکل موردنظر خودتان درمی‌آورید و کاری به اقتضائات درونی این چوب و فلز ندارید؛ شکل مورد نظرتان را به آن تحمیل می‌کنید؛ به این کار، صنعت می‌گویند. مثلاً با این چوب یک کمد می‌سازید؛ با این آهن یک قفسه می‌سازید؛ این یک کار صنعتی است. فرق تربیت با صنعت، در این است که در تربیت، شما هیچ شکل از پیش تعیین شده‌ای را انتخاب نکرده‌اید؛ بلکه فقط فضا را آماده می‌کنید، زمینه را فراهم می‌کنید تا استعدادهایی که درون این موجود است، شکوفا و بارور شود و شکلی که این موجود، از درون اقتضاء آن را داشت، در بیرون محقق گردد؛ به این کار، تربیت می‌گویند. ولذا واژه‌ی تربیت را برای چیزهایی که چنین استعداد بالقوه‌ای در درونشان ندارند، نمی‌شود به کار برد؛ فقط برای موجوداتی می‌شود به کار برد که استعدادها و امکانات بالقوه‌ای در درونشان موجود است.

واژه‌ی تربیت در مورد انسان هم قابل استفاده است. وقتی سخن از تربیت انسان می‌گوییم، یعنی می‌خواهیم زمینه‌های رشد و شکوفایی استعدادهای نهفته در درون انسان را فراهم کنیم. استعدادهای درون انسان، متنوع است. انسان استعدادهای ذهنی و فکری دارد؛ استعدادهای هنری دارد؛ استعدادهای جسمی دارد؛ استعدادهای اخلاقی و روحی دارد؛ استعدادهای متنوعی دارد. به تناسب تنوع این استعدادها، تربیت‌های متنوعی داریم؛ یعنی وقتی زمینه‌ی شکوفایی هر یک از این استعدادها را برای شخصی فراهم کردیم، در واقع او را در آن زمینه‌ی خاص تربیت کرده‌ایم. مثلاً در بدن شما، در عضلات شما استعدادهایی وجود دارد. اگر زمینه‌ی شکوفایی استعدادهای بدنتان را فراهم کردید، به این کار تربیت بدنی می‌گویند. در ذهن شما هم استعدادهایی وجود دارد؛ استعدادهایی نظیر یادگیری،

تعقل، تفکر، استدلال. اگر زمینه‌ای را فراهم کردید که آن استعدادها پرورش یافت، به این کار، تربیت علمی یا تربیت ذهنی یا فکری می‌گویند. اگر به کلاس هنر رفتید و خوش‌نویسی آموختید، نقاشی، مجسمه‌سازی یا هر رشته‌ی دیگر هنری را یاد گرفتید، این کار، تربیت هنری است. و اگر زمینه‌ای فراهم شد که استعدادهای اخلاقی و روحی شما بارور شود، آن تربیت اخلاقی است. پس به تناسب تنوع استعدادها، تربیت‌های متنوعی در مورد انسان قابل تصور است.

دومین اصطلاح، تعلیم است. تعلیم یعنی فراهم آوردن زمینه‌ی شکوفایی استعدادهای ذهنی و فکری انسان، از طریق دادن یک سری آموزش‌ها و اطلاعات به او؛ به این کار، تعلیم می‌گوییم. بنابراین، تعلیم یکی از شاخه‌های تربیت است؛ تربیت استعدادهای ذهنی و فکری.

سومین اصطلاح، اخلاق است. اخلاق عبارت است از مجموعه‌ی ملکات نفسانی، و صفات و خصایص روحی انسان. ملکات نفسانی یعنی چه؟ ملکات، جمع ملکه است. ملکه خودش یک اصطلاح است که در برابر "حال" قرار دارد. حال و ملکه یعنی چه؟ مثال بزنیم؛ فرض کنید شما انسان سخاوتمندی نیستید؛ اما در خیابان دارید رد می‌شوید که در برابر صحنه‌ی بسیار رقت‌آمیز و تکان‌دهنده‌ای قرار می‌گیرید. این صحنه آن قدر تکان‌دهنده است که شما را به هیجان می‌آورد و تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. تحت‌تأثیر فشار این صحنه، شما دستتان را داخل جیب‌تان می‌کنید و به هر زور و جان‌کدنی است - چون می‌دانید؛ برای شخص بخیل، جان دادن راحت‌تر از پول دادن است - مقداری پول درمی‌آورید. و بعد هم که از این صحنه عبور کردید، دوباره همان انسان قبلی هستید؛ اهل سخاوت و بذل و بخشش نیستید. به این، حال می‌گویند. حال، درواقع حالت زودگذر و زوال‌پذیری است که تحت‌تأثیر یک محرک قوی بیرونی ایجاد می‌شود و رفتار متناسب با آن حال هم، به‌سختی و با تکلف از انسان سر می‌زند. این سه خصوصیتی است که در حال وجود دارد. ملکه، نقطه‌ی مقابل آن است؛ یعنی چه؟ یعنی اگر شما این کار را بارها و بارها تکرار کردید، یعنی دفعات متعددی در برابر چنین صحنه‌های

رقت‌انگیزی قرار گرفتید، تحریک شدید و دستتان داخل جیبتان رفت و به‌زور هم که شده انفاق کردید، به‌تدریج این کار سبب می‌شود که زمینه‌ی پدید آمدن ملکه‌ی روحی سخاوت، در شما ایجاد شود. ملکه‌ی حالتی راسخ است؛ یک صفت رسوخ‌یافته در روح است که دیگر زوال‌پذیر نیست؛ نیاز به محرک قوی بیرونی هم ندارد؛ این‌گونه نیست که از این به بعد لازم باشد شما صحنه‌ی خیلی رقت‌انگیزی را ببینید تا بتوانید دستتان را در جیبتان کنید و پول بدهید؛ نه! اصلاً خودتان می‌روید دنبال انسان‌های نیازمند می‌گردید؛ محرک هم نمی‌خواهید؛ دیگر محرکتان درونی شده است. و سوم هم اینکه، کاری که متناسب با این ملکه می‌خواهد از شما سر بزند، اصلاً سختی ندارد؛ بلکه از انجام این‌گونه کارها بسیار هم لذت می‌برید؛ انجام این کارها برای شما روان است؛ بدون سختی و کلنجار رفتن با خود خواهد بود. به این، ملکه می‌گویند. پس ملکه، صفات رسوخ‌یافته در روح انسان است. پس اخلاق، عبارت است از مجموعه‌ی ملکات نفسانی، و صفات و خصایص روحی انسان. این تعریف متوسطی است از اخلاق. تعریفی وسیع‌تر هم از اخلاق داریم که معمولاً علمای اخلاق، آن تعریف وسیع‌تر را پذیرفته‌اند. می‌گویند: اخلاق عبارت است از مجموعه‌ی صفات و افعال انسان؛ یعنی فعل و عمل را هم در داخل تعریف قرار داده‌اند. لذا شما ان‌شاءالله به سراغ کتاب‌های علم اخلاق که می‌روید، می‌بینید که در این کتاب‌ها فقط به صفات روحی انسان بسنده نشده؛ بلکه وارد بحث از رفتارهای انسان هم شده است؛ مثلاً می‌بینید راجع به دروغ‌گویی که یک عمل است، راجع به غیبت کردن که یک رفتار است هم سخن گفته شده است؛ فقط بحث صفات اخلاقی مطرح نیست. چرا؟ چون آنها برای اخلاق تعریفی قائل شده‌اند که رفتار و افعال انسان هم شامل آن شده است. تعریف محدودتر از این هم برای اخلاق داریم که برطبق آن، اخلاق عبارت است از مجموعه‌ی خصایص و صفات مثبت روحی انسان. این محدودترین تعریف اخلاق است. در تعریف اولیه‌ی ما، کل ملکات و صفات مطرح بود، چه مثبت و چه منفی؛ اما در این تعریف آخر، فقط صفات و ملکات مثبت مطرح می‌شود. لذا وقتی

می‌گویند فلانی انسان اخلاقی‌یی است، یعنی چه؟ یعنی شخصی است که خلقیات مثبت دارد. در واقع این کاربرد همان محدودترین تعریف از اخلاق است. بنابراین، این از چند اصطلاح که معنا کردیم.

یک توضیح هم در اینجا بدهم؛ چون ممکن است در ذهن بعضی‌ها این سؤال پیش بیاید. شنیده‌اید که می‌گویند تربیت مقدم بر تعلیم است؛ پرورش مقدم بر آموزش است؛ این را زیاد شنیده‌اید؛ این تعبیر یعنی چه؟ چون با تعریفی که ما کردیم، جور در نمی‌آید. یعنی چه که تربیت، مقدم بر تعلیم است؟! تعلیم، خودش یکی از اقسام تربیت است دیگر؛ تربیت استعدادهای ذهنی و فکری! پس یعنی چه که تربیت، مقدم بر تعلیم است؟ حتی به یک معنا شاید بتوان گفت اصلاً تعلیم، مقدم بر تربیت است. چرا؟ چون شما هر تربیتی بخواهید بشوید، در آستانه‌ی آن تربیت، یکسری اطلاعات و آگاهی‌ها را در قالب تعلیم به شما می‌دهند. شما وقتی می‌خواهید بروید کلاس هنر، در اولین جلسه، معلم هنر شما قبل از اینکه بگوید حالا شروع کن این نقاشی را بکش، یکسری اطلاعات راجع به نقاشی به شما می‌دهد. وقتی می‌روید کلاس تربیت بدنی، در اولین جلسه، مربی تربیت بدنی شما، یکسری آموزش‌ها و اطلاعات به شما می‌دهد و در واقع تعلیم می‌دهد. ببینید! در همین کلاس اخلاق، من الان دارم چه کار می‌کنم؟ دارم یکسری اطلاعات به شما می‌دهم. بنابراین شاید بتوان گفت که ماجرا برعکس است؛ تعلیم، مقدم بر تربیت است؛ مقدمه‌ی تربیت، تعلیم است. پس دلیل اینکه می‌گوییم تربیت، مقدم بر تعلیم است، چیست؟ پاسخ این است: کسی که می‌گوید تربیت، مقدم بر تعلیم است، نه تربیت را به معنای عموم کلمه در نظر می‌گیرد، و نه تعلیم را. در واقع او دارد می‌گوید: تربیت اخلاقی، مقدم است بر تعلیم و فراگیری علوم ظاهری. قدرت ناشی از علم و تکنولوژی وقتی در اختیار یک انسان غیرمهدّب قرار می‌گیرد، آن قدرت در جهت بدبختی خود آن انسان و همه‌ی بشریت به کار می‌رود. برای اینکه قدرت ناشی از علم و تکنولوژی به سود سعادت بشری تمام شود، لازم است که شخصی که این قدرت در دستش قرار می‌گیرد، شخصی انسان‌دوست و وارسته، و انسانی باشد که از

دام خودخواهی‌ها و نفع‌طلبی‌های شخصیش رهیده است؛ و این مستلزم تربیت اخلاقی است. و باز گفتیم وقتی کسی ظرفیت اخلاقی لازم را نداشته باشد، وقتی به مدارج بالای علمی می‌رسد، دچار غرور و تکبر و خودبزرگ‌بینی و هزار و یک نوع عیب اخلاقی می‌شود؛ و برای اینکه به چنین بلایی دچار نشود، باید پیش از اینکه به مدارج عالی علمی نائل شود، به ظرفیت روحی و اخلاقی لازم برسد. لذا به این معنا می‌توان گفت که تربیت اخلاقی، مقدم است بر تعلیم و فراگیری علوم ظاهری. این است مقصود کسانی که گفتند تربیت مقدم بر تعلیم است و لذا با آن معنای خاص، دیگر تعارضی با تعریف‌های ما پیدا نمی‌کند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُم